



رویکرد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) به پدیده مرگ با تأکید بر اشعار عمان سامانی و تأثیر آن بر تعادل رفتاری

دریافت: ۱۴۰۲/۹/۲۰ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۸

محمد شیروانی^۱

چکیده

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در عاشورا و کربلا که یک رویداد و هنگامه مهم در تاریخ بشریت است، قرائتی از مرگ و بلا و دنیا نتهنها در بیان بلکه همراه با عمل و احساس ارائه کردند که در سبک زندگی متعادlane انسان بر وجه کلی، فارغ از هر ملیت و دینی می تواند مفید به فایده باشد. توجه و تأسی از رویکرد و گفتمان عارفانه و خردمندانه حضرت حسین (علیه السلام) بر پدیده و رویداد فراغت از هویت جسمانی (مرگ)، احساس انسان را از مواجهه خشیت گرایانه و حزن گرایانه نسبت به مرگ، به قضاوت مشتاقانه و پذیرش گرایانه سوق خواهد داد. از آنجایی که تاب آوری انسان بسته بر نحوه ادراکات انسان در حوزه مواجهه با وقایع ضروری چون مرگ است، حکایتی خردمندانه از وقایع، می تواند مواجهه خرسندگرایانه را عهده دار شود. عمان سامانی در کتاب گنجینه‌ی اسرار توانسته، با ابزار هنر و زبان نظم، این مهم را به زیبایی به تصویر بکشاند. در این نوشتار با روش توصیفی و تحلیلی و همچنین ابزار کتابخانه‌ای، بینش متعادlane حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) با توجه بر بیانات بلندشان خصوصاً در واقعه‌ی کربلا با تأکید بر ابیات صاحب گنجینه‌ی اسرار مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. از جمله یافته‌های این تحقیق توانمندسازی مواجهه‌ی مشتاقانه انسان با پدیده‌ی مرگ، با برجسته سازی رویکرد عارفانه خواهد بود؛ رویکردی که حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) با چیدمان بینشی خود بدان دست یافتند.

کلیدواژه‌ها: امام حسین (علیه السلام)، سبک زندگی، گنجینه‌ی اسرار و عمان سامانی، مرگ، قرائت عارفانه.

۱. مقدمه

پدیده مرگ از جمله مسائلی است که هیچ گریزی از آن نیست و اختصاص به انسان هم ندارد؛ بلکه هر موجودی که صاحب حدوث زمانی است مدام دارای حرکت، یعنی خروج از قوه به سوی فعل است که از بخش خروج این حرکت به مرگ تعبیر می‌شود؛ مرگی که حتماً پس از خود حیات را به دنبال دارد. موجودات جملگی دارای حد و ماهیت هستند و هر آنچه صاحب ماهیت است لازمه آن یعنی امکان را هم داراست و امکان، مدام در حال عنایت واجب است؛ چرا که اگر غیر و علت که واجب هم هست بر او نتابد ممکن به سبب تساوی ذاتی اش بر کنتم عدم خواهد رفت، از این رو هر آنچه واجد امکان است، هر لحظه در هر حال پذیرش فیض از حضرت واجب است. هر آن ممکنی که صاحب جسم است بین اقسام امکان واجد امکان استعدادی است و امکان استعدادی همان قوه و استعداد است و قوه و استعداد، یعنی خروج از قوه به فعل و هنگامه خروج مرگ و هنگامه ورود حیات معرفی می‌شود؛ از این رو مرگ امری پایدار و فراگیر برای تمامی موجودات است و مهارت و هنر مواجهه با آن است که کیفیت مرگ را تعالی می‌بخشد. انسان‌هایی که به بخشی از این حرکت مستمر، دلبسته و متعلق می‌شوند، مرگ سختی را تجربه می‌کنند به بیان دیگر هر انسانی که در مسیر به نقطه خاصی علقه پیدا می‌کند این علقه و این جدایی سبب کلافگی و درد و ترس و حزن می‌شود. در صورتی که اگر از ابتدا به این مهم متوجه شود که هیچ توقفی وجود ندارد، بلکه بناست از مسیر، بلوغ و رشد را کسب کرد، دیگر نه از آمدن شگفت زده می‌شود و نه از رفتن متأثر. انسان خردمند مرگ را تماشا می‌کند زیرا می‌داند، هیچ چیز، هیچ گاه، هیچ نمی‌شود، کما اینکه هیچ، هیچگاه، چیز نمی‌شود، همانطور که فلاسفه به درستی بیان کرده‌اند، وجود را به عدم و عدم را به وجود راهی نیست، هر بودنی همیشه بود و هر نبودنی همیشه نبوده است (صدرالمتالیهین، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۶۷) پس انسان و هر موجودی، بود و هست و خواهد بود، و تنها تعیناتش عوض می‌شود و یا غلبه وحدت و کثرتش بر یکدیگر متفاوت می‌شود؛ زیرا معدوم شدن موجود و اعاده معدوم محال است.

از این رو باید دانسته شود انسان در مسیر خودش مرتباً در حال شدن و تبدیل صورت و صیرت و صیروت است. یکی از عوامل دلهره‌آور برای کسانی که اشراف معرفتی بر مرگ ندارند تصور فانی انگاری ست؛ به این معنا که از نبودن و نابود شدن می‌هراسند؛ در صورتی که اگر بدانند هر لحظه در حال تجربه مرگ هستند و بعد از ترک این بدن زندگی جدیدتر و جدی‌تری خواهند داشت، نه تنها پریشان نمی‌شوند، بلکه مشتاقانه منتظر زیارت موطن نوین زیست خویشتن خواهند بود، خصوصاً اگر بدانند نگاه موزون انسان به مرگ و همچنین تعامل متعادلانه با زمان اکنون در کیفیت زیست آتی‌شان مؤثر خواهد بود.

بدین جهت همان احساسی که انسان از دیدن و مواجهه با زایشگاه و مولودگاه تجربه می‌کند، از مشاهده قبرستان و مجلس ختم حاصلش می‌شود، همان قضاوتی که در خصوص عزرائیل، ملک مسئول موت دارد، در خصوص اسرافیل ملک مسئول حیات خواهد داشت. زیرا عزرائیل اسم ممیت خداوند را و اسرافیل اسم محی خداوند را متجلی می‌کند (قیصری، ۱۴۰۱ق: ۵۶).

از آنجا که دستگاه و نظام تحریکی (احساسی) انسان، از دستگاه و نظام ادراکی (شناختی) وی تأثیر می‌پذیرد و سپس به فعل و اراده در می‌آید، تصحیح و تعدیل نظام فکری می‌تواند کنترل و مدیریت هیجانات و طغیان احساساتی چون خشم و حزن و ترس را در دست گیرد. بدین جهت اگر تفکر و تبیین درستی از مرگ ارائه شود، می‌تواند توازن احساسات و در نتیجه تناسب رفتار را به منصفه ظهور رساند.

در واقع آنچه سبب ترس از مرگ خود و حزن از مرگ وابستگان می‌شود، تنها محصول نگرش انسان بدان است و هرچه بینش دقیق‌تری نسبت به مرگ ارائه شود، نه تنها انسان دیگر از آن هراسان نمی‌شود بلکه بدان اشتیاق پیدا خواهد کرد؛ خصوصاً اگر انسان در مسیر تعادل و حق و خرد و عشق حرکت کند، برای فرار از آن حق را ترک نمی‌کند، بلکه مرگ در بستر حقانیت و عدالت و معنویت را عین حیات و عزت می‌پندارد.

حسین بن علی (علیه السلام) پیام اصلی که با قول و عمل و حال خود بر بشریت عرضه کرد،

این جمله بود که حیات با ذلت قابل مقایسه با ملمات با عزت نیست (کلینی، ۱۳۵۹، ج ۳: ۶۵). حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) شأن و لذت انسان را با ذلت در تباین می دیدند و برای اثبات این مهم جان خود را ارائه نمود تا به جهانیان بفهماند که حضرات معصومین (علیهم السلام)، حقیقت را به نحو حضوری و صادقانه یافته‌اند، نه تنها در ادعا و سخن، از این رو به راحتی آن را به عمل می آوردند.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی تحلیل بیانات حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در خصوص مرگ و تأثیر آن در سبک زندگی متعادلانه و خردمندانه، با تأکید بر ابیات عمان سامانی در کتاب گنجینه‌ی اسرار، هیچ مقاله و کتابی نوشته نشده است، اگرچه در مورد رویکرد عرفانی عاشورا با تأکید بر زبده الاسرار از شیروانی (۱۴۰۱) مقاله‌ای در نشریه نسیم خرد نشر یافته؛ ولی در آن، اشاره خاصی به دیدگاه‌های عمان سامانی و مبحث مرگ نشده است.

شهبازی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «تطبیق بن مایه‌های عرفانی با اشخاص و حوادث کربلا در گنجینه الاسرار عمان سامانی» نگاشته است که در آن در خصوص تبیین نگاه حضرت حسین (علیه السلام) به پدیده مرگ و تأثیر آن بر سبک زندگی نکته‌ای مشاهده نمی‌شود.

حاجی مزارانی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای که با عنوان «مفهوم شهید و شهادت در اشعار سید حسن حسینی، محتشم کاشانی، عمان سامانی» به طبع رسانده، ماهیت شناسی مرگ به‌ویژه از منظر حضرت حسین بن علی (علیه السلام) و تأثیر آن بر سبک زندگی مورد توجه قرار نگرفته است.

خدادادی و کهدوئی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «تجلی وحدت وجود در اشعار عمان سامانی با نگاهی به آرای شمس تبریزی و مولوی» نوشته است که در ارتباط با سیدالشهدا (علیه السلام) و پدیده مرگ و پیامد آن بر سبک زندگی متعالی توصیف و تحلیلی صورت نگرفته است.

تحلیل مسئله مرگ با توجه به ابیات عمان سامانی در هیچ نوشتاری بررسی نشده و تبعاً تبعات آن در سبک زندگی هم مورد مذاقه قرار نگرفته است؛ از این رو از آنجا که برداشت از مرگ بسیار بر نظام فکری تأثیرگذار است و سبک زندگی را تعدیل می‌کند؛ سزااست تا بر این مسئله مهم تأکید شود.

۳. تأملات حسینی در باب تعامل با مرگ

نگاه عامه و توده به پدیده مرگ، آن را به عنوان امری دلهره‌آور و کریه‌نمیان ساخته است و فرایند ضرورت رشد در آن لحاظ نشده است؛ در صورتی که عمان سامانی مرگ از منظر حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را با توجه به عملکرد ایشان، موطن بهجت و پایکوبی معرفی می‌کند، زیرا نگاه و بینش و نظام فکری و دستگاه شناختی حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، پیشرو در دستگاه تحریکی ایشان است؛ به این معنا که قضاوت‌های احساسی حضرت تابع نگرش‌های ادراکی ایشان است؛ در واقع شفاعت هم افق شدن نظام فکری ست که پس از آن عینیت در دستگاه تحریکی و سپس تطابق در دستگاه رفتاری متحقق می‌شود.

از آنجایی که موضوع اصلی این نوشتار رویکرد مرگ از منظر سیدالشهدا (علیه السلام) است طبیعتاً باید پیش از بیان ابیات عمان سامانی علت رفتار مشتاقانه و مسرت‌آمیز حضرت حسین (علیه السلام) که برآیند نظام فکری ایشان است مورد توجه قرار گیرد.

در روایتی حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) خطاب به انسان بما هو انسان فرمودند: متوجه و متذکر مرگ باش؛ «يَا ابْنَ آدَمَ! اذْكُرْ مَصْرَعَكَ» (دیلمی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۹). در این روایت حضرت به مطلق مرگ انسان را متوجه می‌کند؛ به این معنا که بدانید هر چیزی که از جنس اجسام و ماده و بیرونی است، مرگ دارد و هیچ چیزی ماندگاری ندارد، حیات امور بیرونی، در نهایت چند ماه است، جایگاه اجتماعی رفیع و رزومه و ثروت و منصب و مسند و... بعد از چند ماه خاموش می‌شوند و انسان به دنبال بهتر روان می‌شود، از این رو انسان تا آن زمانی که به لذت‌های آتی نظر دارد، لذت حاضر را ندارد و مرگ اصلی مرگ

از لحظه و اکنون است. هر کس که مدام با دلهره و خواست شدید در تقاضا ساکن شده است، بدون آنکه بداند مرده است؛ ولی آنکه از اکنون و تماشا بهره‌ور است، به سبب آینده‌مداری افراطی همیشه دنبال حیات می‌دود.

حضرت حسین بن علی (علیه السلام) می‌فرماید اگر مهارت مواجهه با هر چه که هست و هر چه که هستی را کسب نکنید، در واقع مرده‌ی رونده خواهی بود. حضرت می‌فرماید، انسان با لحظه تفسیر و تشریح می‌شود و در واقع انسان جمع لحظات است؛ «يَا ابْنَ آدَمَ! إِنَّمَا أَنْتَ آيَاتٌ، كُلَّمَا مَضَى يَوْمٌ ذَهَبَ بَعْضُكَ» (فیض کاشانی، ۱۳۶۷، ج ۵: ۶۷)؛ ای فرزند آدم! تو همان روزهایی هستی که سپری می‌کنی. هر روزی که می‌گذرد، بخشی از وجود تو از دست می‌رود.

۳-۱. مرگ و اکنون

انسانی که در اکنون حضور ندارد خلایقیت هم ندارد و انسانی که خلایقیت را با تجربه شخصی (حضور) و به تناوب در زندگی خود تجربه نکند و بر سر سفره نوآوری‌های خود ننشیند، معنای زندگی را رفته رفته گم خواهد کرد.

حضرت امام حسین (علیه السلام) در بیان دیگری مرگ را به پل مانند می‌کند، پلی که انسان درست‌کردار را به سرای بساطت و فراخی و انسان بدکردار را به سرای تنگنا و تنیدگی می‌برد: «صَبْرًا بِنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ» (ابن بابویه، ۱۳۶۵، ج ۳: ۲۹۹)؛ شکیبایی، ای بزرگ‌زادگان! مرگ نیست مگر پلی که شما را از بینوایی و سختی به بهشت‌های فراخ و نعمت‌های جاودان می‌رساند. کدام یک از شما خوش نمی‌دارد که از زندان به قصر درآید؟!

حضرت در واقع مواجهه خود انسان را با خود انسان به تصویر می‌کشد؛ انسانی که در معنویت و عدالت و رضایتمندی زیست می‌کند پس از مرگ چون حجاب ماده از میان

برداشته می‌شود، انسان از زیارت خودِ موزون و متعالی و متعادل خویش، انبساط و ابتهاجی را تجربه می‌کند که از آن به جنت تعبیر می‌شود و همچنین در مقابل انسان شلوغ و پریشان و کلافه با مواجهه با خودِ مرتعش و مشوش خویش جهنم را تجربه می‌کند.

۲-۳. جدایی ناپذیری از خود

حضرت حسین بن علی (علیه السلام) به اطرافیان خود می‌فرماید، نکند به جهت فرار از مرگ، در دام ظلم و خیانت و اجحاف اسیر شوید، بدانید که شما هیچ گاه از خودتان منفک نخواهید شد و هرچه سیر صعودی انسان بیش از پیش می‌شود، مواجهه انسان با خود حقیقی‌اش بیشتر و صاف‌تر می‌شود و فی الحال (دنیا) هنگامه‌ی ترمیم خود حقیقی است، پس طوری خود را چیدمان و مهندسی و نقاشی و میناگری کنید که از ادراک و مشاهده خویشتن بهشت را بر خود متحقق سازید.

بیانات حضرت حسین بن علی (علیه السلام) و بیانات دیگران در وصف ایشان در هنگامه‌ی عاشورا و کربلا از تعالی بیشتری برخوردار است.

امام زین العابدین (علیه السلام) در خصوص مواجهه پدرش با مرگ می‌فرماید: «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ؛ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُمْ وَوَجَبَتْ حَدِيثُ قُلُوبِهِمْ. وَكَانَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَتَسْكُنُ نَفُوسُهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَنْظِرُوا، لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ» (همان: ۳۴۴).

چون کار بر حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) دشوار شد، همراهان به او نگریستند و او را خلاف خود یافتند، چه، هرگاه کار دشوار می‌شد، رنگ آنها تغییر می‌یافت و گوشت تنش‌شان به لرزه و دل‌هاشان به تپش می‌افتاد، در حالی که حسین (علیه السلام) و برخی از نزدیکان او رنگ‌شان می‌درخشید و دل و جان‌شان آرام می‌گرفت. آنها به یکدیگر می‌گفتند: ببینید، از مرگ هیچ هراسی ندارد.

امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید که طبیعتاً هر چه انسان به مرگ بیشتر نزدیک می‌شود، پریشان‌تر می‌شود؛ اما حسین بن علی (علیه السلام) از آنجا که خردمندان و معناگرایان به مرگ مواجهه شد، نه تنها قرابتش به مرگ ایشان را به هم ریخته‌تر نمی‌کرد بلکه مبتهج‌تر و آرام‌تر می‌کرد. امام می‌فرماید: گویی حسین (علیه السلام) و یارانش نسبت به مرگ لاابالی و بی‌توجه بودند. این مدیریت و تعدیل هیجانات تنها و تنها از ملاقات خرد و عشق بر می‌آید؛ آنجایی که خرد و عشق همراه شوند، احساسات ناظر بر هویت مادی انسانی، توانایی مبارزه ندارد.

خداوند متعال در قرآن کریم مکالمه‌ای را بین چند تن از ساحران فرعون و فرعون بیان می‌دارد که در آن فرعون به شدت ساحران خاطی را تهدید می‌کند و ساحران در پاسخ می‌گویند که تو هر چه حکم برانی تنها بر ابدان و ظواهر ما دست یازی و بس، در حالی که آدمی فراتر از بدن است: «قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (طه، ۷۲)؛ گفتند به خدایی که ما را آفریده ما تو را هرگز بر دلائل روشنی که به ما رسیده مقدم نخواهیم داشت، هر حکمی می‌خواهی بکن که تنها می‌توانی در این زندگی دنیا داوری کنی.

۳-۳. مرگ و خرد

قرائت و برداشت انسان خردمند از تمامیت هویت انسانی او را در موقعیت‌های خاص، برترین انتخاب موجود با توجه به تمامی حصه و جودی انسان گسیل می‌دارد، به این بیان که معیار خیر و شر و همچنین سعد و نحس و همچنین سود و زیان، دیگر تنها حصه‌ی مادی انسان نیست بلکه اولویت در قضاوت مواطن معنایی و فراگیر و ماندگار انسان خواهد بود.

حضرت امام حسین (علیه السلام) وقتی با عمر بن سعد مواجهه شد تا وی را به حقیقت و عدالت خواهی دعوت کند، بعد از اتمام فرمایش‌های حضرت، عمر بن سعد ملعون، حضرت را تهدید کرد؛ حضرت با تعجب و لبخند فرمود: «أبالموت تهددنی (تخوفونی) یا ابن الطلقاء»

(شوشتری، ۱۳۹۹: ۴۵) ما خاندان خرد هستیم و در موطن خرد مرگ جایگه هراس گونه ندارد، بلکه اگر انسان بر مدار حقانیت و معنویت و سلامت حرکت کند، چیزی توانایی مشوش ساختن آدمی را ندارد. حضرت حسین بن علی (علیه السلام) مرگ هراسی را در شأن انسان متعادل نمی داند: «لَيْسَ شَأْنِي شَأْنُ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ» (همان: ۳۲۵). حضرت اباعبدالله (علیه السلام) صاحب بینشی است موت و حیات برایش علی السویه است؛ زیرا آن دو را دو بال تکامل انسانی می بیند، دو بالی که هریک درصدد و در خدمت تعالی انسان است.

حضرت می فرماید: من بر سر سفره اندیشه‌ی متعالی والدین و جدم نشسته‌ام؛ از این برای فرار از بلا و مرگ به سوی ظلم و ذلت روان نمی گردم؛ «إِنْ نَفْسِي لَأَكْبُرُ مِنْ ذَلِكَ وَهِمَّتِي لِأَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الصَّيْمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ» (همان: ۳۲۵). جریان حق گرایی انسان موزون جریانی که بیشتر به تقابل با انسان های جائر می رسد و اگر آن نهاد و فرد جائر، صاحب نفوذ باشد، سعی بر حذف انسان عادل می ورزد، از این رونه اینکه انسان حق گرا به سوی بلا برود، بلکه بلاست که لامحاله به سوی انسان حق گرا می دود و در این هنگامه انسان متعادل و متعالی از بلا نمی گریزد، بلکه به بلا می گریزد.

حضرت اباعبدالله (علیه السلام) نه تنها بر مرگ همراه با شرافت و عزتمندی نفرین و ناسزا نمی فرستد، بلکه بر آن درود می فرستد و آن را می ستاید: «مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ وَلَكِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ هَذَا مَجْدِي وَمَحْوِ عِزِّي وَشَرَفِي، فَإِذَا لَأَبَالِي بِالْقَتْلِ» (شوشتری، ۱۳۹۹: ۳۲۶)؛ آفرین و درود به مرگ در راه خدا، اما شما قادر به نابودی عظمت من و از بین بردن عزت و شرافتم نیستید؛ پس در این صورت باکی از کشته شدن ندارم.

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) می فرماید: آنکه بر باطل است، مرده است؛ اما آنکه بر حق و حقیقت است نه تنها نمی میرد، بلکه زنده هم می کند، در واقع انسان حق گرا از دایره حیات و ممات بیرون می آید به این بیان که نه تنها زنده می ماند، بلکه زنده هم می سازد، حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) مسیر حیات و محیی شدن را ارائه می فرماید. دقیقاً به همین دلیل است که خداوند می فرماید انسانی که در راه حقیقت کشته شده، نزد من زنده است: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل

عمران، ۱۶۹)؛ یعنی انسان حق جویی که توسط ظالمان به شهادت می‌رسد، نه تنها زنده می‌شود، بلکه چو من زنده می‌شود؛ یعنی نه تنها حی می‌شود، بلکه محیی می‌شود، در حیطه حیات فعال می‌شود، از این رو حضرت حسین (علیه السلام) می‌فرماید: تو نمی‌توانی مرا خاموش کنی، بلکه دقیقاً عکس آنچه می‌خواهی می‌شود، و من و کسانی که چو من می‌اندیشند، روشن‌تر و زنده‌تر می‌شویم.

۳-۴. مرگ و آغاز

در انتها این مکالمه حضرت حسین (علیه السلام) جمله‌ای می‌فرماید که بسط و فهم آن بسیار از لحاظ حضوری مشکل است. حضرت در نهایت باور و صدق می‌فرماید: آیا بیش از اینکه مرا و یاران و خانواده ام را به قتل برسانی کاری می‌توانی بکنی؛ «و هل تُقَدِّرُونَ علی اکثر مِن قَتْلِی» (شوشتری، ۱۳۹۹: ۲۴۰). عمر بن سعد، تو و یارانت در نهایت می‌توانید ما را بکشید و ما بدن نیستیم که با از هم پاشیدن آن از بین برویم، بلکه تا بدین روز محدود بودیم اما پس از این فراگیرتر و ماندگارتر می‌شویم.

دقیقاً به سبب همین دیدگاه بود که حضرت زینب کبری (علیها السلام) ندای «ما رأیت الا جمیلاً» سر داد، زیرا به خوبی از جریان فراگیری و ماندگاری حقیقت برآمده از موضع‌گیری رضایتمندانه حسینیان آگاه بود.

این بدنی که امروز و فردا در نهایت باید بین خود و این دنیا جدایی ببیند، چه بهتر که در جهت روشنایی جدا شود، از این رو بدن ناپردازی، مقدمه و عین جان‌پردازی است؛ خصوصاً جایی که سخن از انتخاب بین حق و باطل باشد. انسان عامل و عادل و عاقل می‌داند که آستانه‌ی متضرر شدن در نهایت تا به بدن رسد و بس.

کس نیابد بر دل ایشان ظفر
بر صدف آمد ضرر نی بر گهر

(مولوی، ۱۳۸۹، دفتر پنجم، ۵۴)

مولوی جان امثال حضرت حسین (علیه السلام) را به گوهری تمثیل می‌کند که در میانه‌ی صدفی

به نام بدن قرار دارد و ظلم ظالمان در نهایت به صدف و بدن می‌رسد.

حضرت اباعبدالله (علیه السلام) چون می‌خواستند راهی کوفه شوند به یاران و خانواده‌ی خود فرمودند هرکس به دنبال پیدا کردن جانان از طریق بذل بدن است با من همراه شود: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَ مُوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ، فَلْيَزِجْ خَلَّ مَعَنَا» (مجلسی، ۱۳۴۳، ج ۶۷: ۳۱۹)؛ هرکس می‌خواهد جان خود را در راه ما بذل کند و خود را برای ملاقات با خدا آماده کرده است، با ما کوچ کند.

حضرت فرمود من بدن را در راه جانان طلبی هزینه می‌کنم، از این رو هرکس چو من فکر می‌کند، با من همراه شود والا بدانند که نمی‌تواند در کنار من تاب بیاورد، از این رو کسانی که با من هم افق نیستند، با من همراه نشوند، من مرگ در راه بیداری را عین حیات می‌بینم، عین ملاقات با جانان می‌بینم.

مرگ انتخابی آن‌هم در مسیر عدالت و معنویت عین ملاقات با ابط البساط، خداوند متعال است، زیرا در تصمیمی که انسان حقیقت را بر خودخواهی ترجیح می‌دهد در حال ملاقات با خداوند است. از این رو چنین مرگی عین نشاط و پایکوبی است، چنین قدرت و معرفتی گران قیمت‌ترین کالای جهان است.

حضرت در تخطبی دیگر به یاران خود و بنی هاشم می‌فرماید: اگر توطن مرا خواهانید بدانید که راه فرایند رشد از فراخی و یکنواختی و رفاه نمی‌گذرد؛ بلکه باید با تأمل آماده‌ی تحمل عسر شوید: «فان کنتم قد و طنتم انفسکم علی ما و طنت علیه نفسی، فاعلموا أن الله یهب المنازل الشریفة لعباده باحتمال المکاره» (همان: ۳۲۰)؛ چنانچه شما همان‌گونه که من خود را برای مرگ آماده نمودم، خود را آماده مرگ بسازید. بدانید خداوند به کسانی که بر شهادت و مرگ در راه او صبر می‌کنند، منازل باکرامت و شرافتی والا عطا خواهد فرمود.

حضرت در یکی از آخرین ملاقات‌های خود با خانواده گرامی‌اش می‌فرماید، خداوند متعال دیدگاهی (کرامت) را به من اعطا فرمود که منحصر در من نیست و قابلیت تعمیم

پذیری دارد، دیدگاهی که اگر بدان دسترسی پیدا کنید، تحمل مصائب این جهانی برایتان روان خواهد شد: «إِنَّ اللَّهَ وَانْ كَانَ خَصْنَى مَع مَنْ مَضَى مِنْ أَهْلِ الَّذِينَ أَنَا آخِرَهُمْ بَقَاءً فِي الدُّنْيَا مِنَ الْكِرَامَاتِ بِمَا يَسْهَلُ عَلَيَّ مَعَهَا احْتِمَالُ الْمَكْرُوَهَاتِ، فَإِنَّ لَكُمْ شَطْرَ ذَلِكَ مِنْ كِرَامَاتِ اللَّهِ» (همان: ۳۲۱)؛ خداوند به من عنایتی فرموده که تحمل سختی های این دنیا آسان خواهد شد و بخشی از آن عنایت ویژه نیز نصیب شما خواهد شد.

در واقع حضرت حسین بن علی (علیه السلام) عدم تاب آوری انسان ها را در مواجهه با سختی ها، وهم و وارونه فهمی انسان بیان می دارند، آنچه که سبب لذت است حیات نیست؛ بلکه کیفیت حیات است، آنچه باعث رنج مرگ است ذات مرگ نیست، بلکه چگونگی مرگ است، از این رو هر آن کس در نیکی و خردگرایی و معناگرایی متمکن شود به اصل لذت و منفعت و خیر رسیده است .

۴. عمان سامانی و گنجینه اسرار

میرزا نورالله بن میرزا عبدالله جیحون، مشهور به «عمان سامانی» و ملقب به تاج الشعرا، به سال ۱۲۵۸ قمری در سامان چهارمحال و بختیاری دیده به جهان گشود. عمان سامانی در اواخر عمر به سامان مراجعه کرد و به سال ۱۳۲۲ قمری در سن ۶۴ سالگی دیده از دنیا برگرفت. نقل است، جنازه ی عمان را در مسجد جامع سامان به خاک سپردند و بعدها بر اساس وصیت خودش، به نجف منتقل و در وادی السلام مدفون شد. هم چنین اعضای انجمن ادبی اصفهان، لقب تاج الشعرا برای عمان سامانی را به فرزندش «محیط سامانی» که از شعرای سرشناس سامان بود، اعطا کرد.

مثنوی «گنجینه الاسرار» از نفس پرسوز و گذار سراینده ی آن، برآمده و دردناک ترین مصیبت تاریخ اسلام را با رویکرد عارفانه و زبان تمثیلی و رمزگونه و خلق صحنه های پرشور به تصویر کشیده است. ماجرای کربلا، تراژدی سهمگینی است که همه ی صحنه های آن لبریز از احساس، عاطفه، ایثار و عشق است و این خود کافی است تا حادثه ای را در بستر

تاریخ ماندگار کند؛ اما هرگاه چنین ماجرای در منظر تیزبین و لطیف عارف قرار گیرد و بر مفاهیم بلند عرفانی منطبق گردد و با زبان رمز و تمثیل و بهره‌گیری از قوت و قدرت تصاویر شاعرانه، عرضه شود، زوایای تازه‌ای از آن آشکار می‌شود و با اوج و عظمتی بیش از پیش، به دست ابدیت سپرده می‌شود.

استاد جلال‌الدین همایی، گنجینه‌ی الاسرار را از آثار زبده‌ی فارسی شمرده و در این باره چنین گفته است: «از جمله آثار زبده و منتخب مرثیه فارسی، منظومه‌های مثنوی زبده الاسرار صفی‌علی‌شاه و گنجینه‌ی الاسرار عمان سامانی است که انصافاً هر دو بسیار خوب ساخته‌اند» (همایی، ۱۳۶۷: ۵۶).

استاد مرتضی مطهری نیز درباره‌ی شعر عمان چنین می‌گوید: «برداشت عمان سامانی یا صفی‌علی‌شاه از این نهضت، برداشت‌های عرفانی، عشق الهی، محبت الهی و پاک‌بازی در راه حق است که اساسی‌ترین جنبه‌های قیام حسینی، جنبه پاک‌بازی او در راه حق است» (مطهری، ۱۳۸۸: ۱۱۲).

استاد حبیب‌الله فضایی در وصف گنجینه‌ی الاسرار آورده است: «این کتاب به حق، کنز الاسرار یا چنان‌چه خود سراینده نامیده، گنجینه‌ی الاسرار است؛ اسراری از ظهور عشق و جمال؛ اسراری از راز و نیاز عاشق و جذبه‌های معشوق؛ اسراری از سیر و سلوک و حالات وجد و شوق؛ اسراری از سوز و گداز و هجران و وصل.» (هادوی، ۱۳۹۲: ۶۵).

تبیین واقع‌های عاشورا با پارادایم‌های گوناگونی مطمح نظر شاعران قرار گرفته است و یکی از سازنده‌ترین رویکردها و گفتمان در خصوص رویداد کربلا، خوانش عارفانه و عاشقانه و انفسی است، در این قرائت شاعرانی چون عمان سامانی و نیر تبریزی و نراقی و همچنین صفی‌علی‌شاه به صورت واضح و تفصیلی مثنویات بلندی را سروده‌اند؛ اگرچه امثال مولوی و صائب تبریزی، به نحو اجمالی ابیاتی را با این خصیصه بیان داشته‌اند؛ اما سرایش حداکثری نداشته‌اند. عمان سامانی در کتاب گنجینه‌ی اسرار به نحو تفصیل اکثر وقایع عاشورا را با هویت انفسی به منصفه ظهور رسانده است و در این نوشتار به ابیاتی اشاره می‌شود، که صفی‌علی با توجه به قرائت و موضع‌گیری و قضاوت عاشقانه

حضرت حسین (علیه السلام) از مرگ بدان پرداخته است.

عمان سامانی اوج اشتیاق و دلدادگی را در چند بیت می‌گنجاند عمان سامانی وقتی خنجر و خونریزی را به عشق پیوند می‌دهد بار منفی خنجر گرفته می‌شود، زیرا عشق همه چیز را شیرین می‌کند. در این مثنوی عظیم صحنه‌های نبرد یاران عاشق اباعبدالله با سپاه جهل و تاریکی آنقدر زیباست که خواننده را شیفته این عشق و دلدادگی می‌کند (بدرالدین، ۱۳۷۹: ۵).

۴-۱. مرگ در گنجینه‌ی اسرار

در نگاه عامه و توده پدیده مرگ، امری دلهره‌آور و کریه نمایان شده است، رویدادی که توجه بر فرایند ضرورت رشد در آن لحاظ نشده است در صورتی که عمان سامانی مرگ از منظر حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) با توجه به عملکرد ایشان موطن بهجت و پایکوبی معرفی می‌کنند، زیرا نگاه و بینش و نظام فکری و دستگاه شناختی حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، پیشرو در دستگاه تحریکی ایشان است به این معنا که قضاوت‌های احساسی حضرت تابع نگرش‌های ادراکی ایشان هستند. در واقع شفاعت هم افق شدن نظام فکری است که پس از آن عینیت در دستگاه تحریکی و سپس تطابق در دستگاه رفتاری متحقق می‌شود.

عمان سامانی مرگ را از نگاه حسین بن علی (علیه السلام) عین بازسازی و به‌سازی و آبادانی معرفی می‌کند؛ امری که در فرایند رشد انسان ضروری است:

خود کند ویران، دهد خود تمشیت خود کشدشان باز خود گردد دیت
شوق این غم از پی آن شادی است این خرابی بهر آن آبادی است

(سامانی، ۱۳۷۸: ۳۴)

عمان در بیت دیگری، مرگ را لازمه وصل محب به محبوب بیان می‌دارد، کما اینکه برخی در بسط ماهیت و کارکرد مرگ چنین بیان کرده‌اند: «الموت لأنه یوصل الحبيب الی الحبيب» (مستسلمی، ۱۳۶۳: ۶۷) انسان هر چه بیشتر از جسمانیت فاصله می‌گیرد

جنبه معنایی و تجرد و بساطتش، بیشتر ظاهر می‌شود و خداوند متعال هم عین تجرد و در نهایت بساطت است از این رو مرگ توجه انسان به عینیت دو مجرد (نمود و بود) را متحقق می‌سازد، در واقع مرگ است که بر انسان، مجرد بودن و با مجردان وصل داشتن را، بیان می‌دارد:

اندک اندک می‌کشاند سوی خویش می‌دهد راهش بسوی کوی خویش
سوختن با ساختن آمد قرین گشت محنت با تحمل، همنشین

(سامانی، ۱۳۷۸: ۳۶)

عمان باز هم با تأکید بیشتری چنین بیان می‌دارد که نمی‌شود حرکت را از قوه به قوه یا از فعل به فعل تعبیر و تبیین کرد، بلکه حرکت یعنی آمیختگی قوه با فعل، پس لامحاله بخشی از مرگ، محتاج انفصال و خروج است:

زجر و سازش متحد شد، درد و صبر نور و ظلمت متفق شد، ماه و ابر
بی قرینی با قرین شد، همقران لامکانی را، مکان شد لامکان

(همان: ۳۸)

عمان از زبان امام حسین (علیه السلام) در جواب سؤال مقدری که از حضرت می‌شود، مبنی بر این که یا حسین (علیه السلام)، چرا با این همه درد و محنت، ناله و فغان سر نمی‌دهی، سیدالشهدا (علیه السلام) می‌فرماید: نمی‌خواهم فرایند رشد متوقف شود، نمی‌خواهم خداوند متعال، مرا غیر تاب آور و مجبور بر بلا ببیند و راه تعالی، نیمه کاره باقی بماند، زیرا انسان با موضع گیری‌ها و اشتیاق‌ها و کسالت‌های خود، رشد و غیر رشد را عملی می‌کند:

ز آن نمی‌آرم برآوردن خروش ترسم او را آن خروش آید به گوش
اندک اندک دست بر دارد ز جور ناقص آید، بر من، این فرخنده دور
سرخوشم، کان شهریار مهوشان کی به مقتل پا نهد دامن کشان
عاشقان خویش بیند سرخ رو خون روان از چشمشان مانند جو

(همان: ۴۵)

حسین بن علی (علیه السلام) ظاهراً جان بداد اما حقیقتاً به بهای جان جانان را در آغوش کشید
و این مسیر و فرایند را بر همه‌ی کسانی که جانان طلب هستند آموخت:

قصد جانان کرد و جان بر باد داد رسم آزادی به مردان، یاد داد

(همان: ۶۷)

عمان سامانی سیدالشهدا (علیه السلام) را در جایگاه رادمردی معرفی می‌کند که تعلقات قدرت
در بند کردن ایشان را نداشته است؛ وقتی به مواجهه‌ی پایانی علی اکبر (علیه السلام) و حسین بن
علی (علیه السلام) می‌رسد، پدر را در عین محبت به فرزند یک بت شکن تصویر می‌کند؛ ابراهیمی
که تعلقات خویشاوندی نتوانست وی را از هدف خود باز دارد، زیرا مرگ وابستگان، در نگاه
حسین بن علی (علیه السلام) تمام شدن نیست، بلکه شکوفا شدن است، از این رو حضرت
حسین (علیه السلام) از مرگ نزدیکان، مشوش نمی‌شود:

کرد ایثار آنچه گرد آورده بود	سوخت هرچ آن آرزو را پرده بود
از تعلق، پرده‌ای دیگر نماند	سد راهی جز علی اکبر نماند
اجتهادی داشت از اندازه بیش	کان یکی را نیز بردارد ز پیش
گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست	رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست
لن تنالوا البر حتی تنفقوا	بعد از آن؛ مما تحبون گوید او
جان رهین و دل اسیر چهر توست	مانع راه محبت، مهر توست
چون تورا او خواهد از من رو نما	رو نما شو، جانب او، رو، نما

(همان: ۸۹)

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) مرگ را فنا نمی‌داند، بلکه مقدمه‌ای برای بقا می‌داند، زیرا
دوگانه بقا و فنا، مرتباً در هستی حاکم است و این فرایند سبب تازگی انسان و هر موجودی
است:

از فنا مقصود ما عین بقاست میل آن رخسار و شوق آن لقاست

(همان: ۷۷)

(محمد شیروانی)

وقتی حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در آخرین لحظات تنها در میانه صحرا می ماندند با ذوالجناح خود چنین گفتگو می کند:

دیده واکن وقت معراج من است	رو به کوی دوست، منهاج من است
ای عجب معراج من باشد بروز	بد به شب معراج آن گیتی فروز
روز عاشورا، شب اسرای من	تو براق آسمان پیمای من

(همان: ۹۴)

حسین بن علی (علیه السلام) مرگ در مسیر حقانیت را عین معراج می داند، معراجی چو معراج حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که آن در شب بود و این در ظهر، به همین جهت وقتی با خواهر بزرگوار خود در آخرین لحظات مواجهه می شود و زینب کبری (علیها السلام) مانع به میدان رفتن حضرت می شوند، حضرت می فرماید:

پیش پای شوق زنجیری مکن راه عشق است این عنان گیری مکن

(همان: ۸۲)

در جای جای دیوان عمان، اشتیاق و خرسندی حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) پیداست، خصوصاً آنجایی که همه یاران و اقوام را از دست می دهد و تنها علی اصغر (علیه السلام) برای ایشان باقی می ماند، آنجاست که می فرماید: من تنها صابر بر این امر، بلکه مشتاق آن بودم:

منبسط، از کیسه را پرداختن	رقص رقصان، از نشاط باختن
تا فشانند هست اگر در کیسه گرد	پس ز روی پاکبازی، جهد کرد
خواهش آیش ز خاک پای توست	کای شه این گوهر به استسقای توست
از قبول حضرتش سیراب کن	لطف بر این گوهر نایاب کن

(همان: ۱۱۲)

وقتی برخی می خواستند حضرت را از راه های غیرعادی مدد رسانند، حضرت فرمود شما اصلاً مرگ و شهادت در مسیر حقانیت را نمی فهمید، شما توهم می کنید که من دردم، بلکه من در عین لذتم:

در سر عاشق، هوای دیگر است خاطر مردم بجای دیگر است
نیست جز او، دررگ و در پوستم بی خبر از دشمن و از دوستم

(همان: ۱۲۳)

در انتها حضرت در نهایت رضایتمندی و با محبوب خود هم آغوش می شود و از اینکه توانست زیست سالمی را تجربه کند در بهجت محض است:

سر خوش از اتمام و انجام عهود شاهد غیبش هم آغوش شهود

(همان: ۱۲۸)

در واقع حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) عنصر مهم زیست انسان را سلامت و تعادل و قدرت بر کنترل هیجانان و عقل بستن زیاده خواهی و تن پرستی و تعلقات محوری می دانند به این معنا که در تقابل عزت و ذلت مهم حفظ عزتمندی است؛ حتی اگر این عزت خواهی با شهادت و مرگ همراه شود.

۵. تفسیر امام حسین (علیه السلام) از مرگ و تأثیر آن در تعادل رفتاری

حضرت اباعبدالله (علیه السلام) نه تنها به این قرائت از مرگ شرفیاب شد، بلکه قدرت عمل بی تزلزل را هم واجد بودند، لذا سبک زندگی حضرت باید مورد تأسی قرار گیرد و نه تنها فرمایش های ایشان، زیرا اگر کسی از عقبه و بنیه ی تدریجی الحصول حضرت بهره نبرد در هنگامه های کربلا گونه، نمی تواند بر سلطه احساسات کند، رها کردن خانواده در دست دیو سیرتان یزیدی، قوتی و بینشی عمیق و شدید می خواهد. عطار در وصف حسین (علیه السلام) و حسین سیرتان می گوید، باید در کربلاهای جزیی زندگی پیروز شده باشی تا بتوانی بر کربلای کلی و اصلی زندگی وارد و پیروز شوی:

تو پنداری که زخمش رایگان است هزاران ساله طاعت نرخ آن است

(عطار، ۱۳۸۸: ۳۲۶)

از این رو موضع گیری حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) محصول یک سبک زندگی و نظام فکری بود که تا حاصل نشود، رفتاری چون رفتار حضرت مقدر کسی نخواهد بود.

اگر انسان بتواند از همان روزنه و دریچه که حضرت حسین (علیه السلام) بر مرگ و بحران و بلا نظر می کردند، بر این امور نظر کند، سلامت رفتاری انسان ناخودآگاه تأمین می شود، زیرا انسان می داند، هر چیزی را قبل از مرگ انسان، مرگی است و هیچ چیز واجد ماندگاری نیست، از این رو هیچ چیزی با دلهره و اضطراب، هدف مستقل و همه جانبه انسان قرار نمی گیرد؛ از این رو انسان برای کسب امور این جهانی خود را در آستانه تشویش خاطر و ناهنجاری قرار نمی دهد.

آنچه حضرت حسین (علیه السلام) برای بشر به ارمغان آورده است، تعامل بیرون مرتعش و درون مطمئن است، اینکه آیا می شود در تلخ و در کدرترین هنگامه های بیرونی، انسان در شیرین و سپیدترین حالات درونی باشد؟ اگر شدنی است آیا خود حضرت به این مهم دست یافتند؟ اگر دست یافتند فرایند تحصیل و برقراری و تشدید آن چگونه حاصل آید؟

حضرت اباعبدالله (علیه السلام) در واقعه کربلا در مقام عمل و قضاوت های احساسی خود نشان دادند که می شود بین لبخند و درد جمع کرد می توان بین بلا و رضایت جمع کرد، اگر انسان از نظام فکری حضرت حسین (علیه السلام) الگو برداری کند می تواند ابر انسان حوزه رضایتمندی حتی در مواطن دردناک شود.

از آنجایی که بین ادراکات و احساسات تأثیر و تاثر دو سویه وجود دارد، نوع نگاه و رویکرد انسان بر بحران ها و مسائل و معضلات مختلف، نقش به سزایی در تاب آوری و اضطراب و کنترل هیجانات خواهد داشت. قرآن کریم در چندین آیه این مهم را متذکر می شود که فرایند رشد انسان، مرتبط و بسته به مدل مواجهه و تفسیر انسان بر بحران ها نهادینه شده است، اگر انسان بداند که در مسیر رشد باید ضرورتاً اضطراب را تجربه کند، و بداند همان طور که دافع و رافع انسان از اضطراب، خداوند است، معطی اضطراب هم خداوند است و هر آنچه از خداوند صادر می شود، به سبب عینیت خداوند متعال با کمال، اضطراب جزء ضروری کمال خواهد بود، به همین جهت انسان دیگر از رویارویی با بحران و گرفتگی ها

پریشان نمی‌شود، بلکه خلاقانه به دنبال حل مسئله می‌گردد تا رشد و تجربه جدیدی را در مسیر صعودی خویش بر اندیشه و شخصیت خویش طبع کند. از آنجایی که در حوزه فلسفه رنج، بالاترین نقش مدیریت هیجانات، به موطن آگاهی برمی‌گردد، بایسته است تا از هویت ولایی، که بالاترین حقیقت مدل ارائه آگاهی را داراست، استمداد طلبید.

هر چه انسان حوزه ادراکات را تصحیح و ترمیم کند، حوزه احساسات هم تعدیل و تنظیم می‌شود. به تعبیری دستگاه تحریکی انسان، با جهت دهی‌های دستگاه شناختی انسان، مدیریت و کنترل می‌شوند، از این رو طغیان و تشویش خاطر کمتری حاصل می‌شود و تاب آوری انسان، در بزنگاه‌های بحرانی، به توازن و تعادل بیشتری تقریب می‌شود.

شاید به همین جهت است که اهل خرد، بلا را بر خود، شر و نحس و درد نمی‌پندارند، بلکه آن را نعمت تلقی می‌کنند. مولوی در مثنوی بین لذت و بلا، تلازم برقرار می‌کند، اگر چه علی الظاهر باید بین بلا و الم، تلازم و بین لذت و بلا، تباین، برقرار باشد:

در بلا هم می‌چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

(مولوی، ۱۳۸۹، دفتر دوم، ۲۱۳)

اضطرار و تنگنایی امور، اگر چه بنا بر مؤلفه‌های رفاهی و لذت مدارانه، نامطلوب به نظر می‌رسد، اما هیچ‌گاه مسیر هموار، انسان را به رشد و تجربه و مهارت مواجهه با پستی‌ها و بلندی‌ها نمی‌رساند.

انسان متعادل هم از قهر هستی و هم از مهر هستی، لذت می‌برد، زیرا بر وی روشن است، ثبات در مهر و یا در قهر، تکامل را تأمین نمی‌کند. به این معنا که انسان مستوی، در مواجهه با تجلیات جلالی خداوند، همان لبخندی را می‌زند که در مشاهده با تجلیات جمالی خداوند می‌زند.

عمان سامانی منظومه و رویکردی از تعامل با بلا و بحران را ارائه نموده است که شوق و ابتهاج حتی در هنگامه مواجهه با معضلات و مسائل، صحنه گردانی می‌کند، در واقع

عمان سامانی با مخاطبی که با انسان بما هوانسان داشته، تنها راه آرامش درونی در قبال ناملازمات را فرایند عشق و معرفت می‌داند؛ عمان سامانی نهاد ناآرم بشر را در مشاهده ناکامی‌ها، عشق به فنا و وصال به حضرت محبوب معرفی کرده است به تعبیری از نگاه عمان اگر انسان باور و دغدغه به یک محبوب سراسر از کمال نداشته باشد، توانایی و تاب آوری در قبال ناملازمت نخواهد داشت.

از جمله بسامدهای بنیادین این تحقیق مواجهه، بدون هیجانانی چون ترس و حزن در خصوص مرگ است؛ از آنجا که انسان در زندگی خود شبه مرگ‌های زیادی را تجربه می‌کند، ناکامی‌های که نوعاً سبب ناآرامی نهاد درون می‌شود، تفسیر عارفانه از این رویداد جدی بشری که به کرات هم در طول زندگی انسان با آن روبه‌رو می‌شود، انسان را به توازن و تعادلی شایسته می‌رساند و این توانمندی را در انسان تثبیت می‌کند که از توجه بر آینده خود را متمرکز بر اکنون کند؛ زیرا انسانی که اکنون را به تماشا ننشیند هیچ‌گاه از آینده لذت ماندگار نمی‌برد؛ زیرا هر چیزی که آمدنی ست، رفتنی هم هست، از این رو اگر انسان توانایی رضایتمندانه از داشته‌ها را فراموش نکند، بعد از دست‌یابی به نداشته‌ها و تعلق به آنها و رفتن آنها رنج عظیمی را تجربه می‌کند، حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) راه برون رفت از رنج‌های خودساخته را با موضع‌گیری خود نسبت به مرگ تبیین فرمودند و جناب عمان سامانی هم این مهم را به بهترین بیان تصویر کرد.

۵. نتیجه‌گیری

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) با بیان و زبان بدن و امیال و کشش‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های خود، خصوصاً در واقعه عاشورا تصویری از مرگ را ارائه نمودند که از جهانی عارفانه و عاشقانه و عاقلانه و انفسی حکایت می‌کرد؛ تصویری که صفی‌علی شاه در زبدة الاسرار به زیبایی آن را بر عرصه هنر کشانید. حضرت سیدالشهدا چنان آرام و خندان و خرسندانه با مرگ دردناکی چون تیر و دشنه مواجهه شد که فراگیری آن موضع‌گیری و تأسی و تبعیت از آن نگاه می‌تواند، هر انسانی را فارغ از هر ملیت و اعتقادی به پذیرش خردمندانه از کنش‌ها

و واکنش های علی الظاهر تلخ برساند. مرگ هراسی در توده مردم جای مرگ اندیشی و مرگ پژوهی را گرفته است؛ از این رو کیفیت زندگی انسان رو به سوی تعالی و خلاقیت کشیده نخواهد شد؛ اما اگر انسان بتواند مهارت تماشای مرگ و امثال آن را کسب کند در فرایند رشد سیر صعودی پیدا خواهد کرد و رفته رفته به یک بلوغ تعاملاتی در مواجهه با پدیده های ها می رسد؛ لذا دیگر از هیچ مرگی چون مرگ ثروت و مرگ جایگاه و مرگ آبرو و مرگ منصب و ... نمی هراسد بلکه همه این مرگ ها را در مسیر حیات سازنده خود می بیند. حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در مقام یک رهبر معنوی و معرفتی به انسان آموخت که هیچ چیزی ارزش معاوضه با خود آرام و عزیز و خندان انسان را ندارد. هر مرگی اگر هویت متعادل و متعالی انسان حفظ شود، نه تنها زمینه حیات، بلکه بستر حیات سازی می شود و شأن انسان به سبب خلافت الهی حیات سازی است. از این رو حضرت و پیروانش نه تنها از مرگ هراسان نبودند بلکه مرگ را با اشتیاق و نه صبر، در آغوش کشیدند و هنر لبخند در مواجهه با الم ها را عینی ساختند. حسین بن علی (علیه السلام) و یارانشان راه جمع بین بیرون خراب و درون خندان را به کلیت بشر آموختند. ایشان در بدترین شرایط بیرونی در بهترین شرایط درونی بودند و این هویت قیمتی ترین دارایی این جهانی است.

سؤال اصلی این نوشتار در حوزه دیدگاه عمان سامانی بر مسئله ی مرگ حضرت سید الشهدا (علیه السلام) و تأثیر آن بر سبک زندگی متعالی انسان بود که با بسط دیدگاه عمان دانسته شد که انسان متعادل از مرگ نه می هراسد و نه می گریزد و نه محزون می شود و کنترل احساسات ناموزون در خصوص مرگ می تواند سبک زندگی انسان را تعالی ببخشد.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- ابتهاج، هوشنگ. (۱۳۹۰). دیوان/شعار. تهران: نشر نو.
- ابن بابویه، ابوجعفر. (۱۳۶۵). من لایحضر الفقیه. بیروت: نشر جامعه العالمیه.
- بدرالدین، حسین. (۱۳۷۹). گنجیه اسرار. تهران: انتشارات سنایی.
- حاجی مزدرائی، مهدی. (۱۳۹۶). « مفهومی شهید و شهادت در اشعار سید حسن حسینی، محتشم کاشانی، عمان سامانی ». تحقیقات جدید در علوم انسانی. دوره جدید. شماره ۱۵. صص: ۱۷۷-۱۹۶.
- خدادادی، محمد؛ کهدوئی، محمد کاظم. (۱۳۹۱). « تجلی وحدت وجود در اشعار عمان سامانی با نگاهی به آرای شمس تبریزی و مولوی ». مطالعات عرفانی. شماره ۱۶. پاییز و زمستان ۱۳۹۱. صص: ۱۰۷-۱۳۸.
- دیلمی، حسن بن محمد. (۱۳۸۸). تفسیر قرآن. بیروت: دار الکتب الاسلامیه.
- سامانی، میرزا نور الله. (۱۳۸۷). دیوان عمان سامانی. تهران: پژوهشکده ادیب.
- _____ (۱۳۸۴). گنجیه الاسرار. قم: نشر صراط.
- شوشتری، ابوحسن. (۱۳۹۹). خصائص الحسین. بیروت: دار الکتب الاسلامیه.
- شهبازی، اصغر. (۱۳۹۷). « تطبیق بن مایه‌های عرفانی با اشخاص و حوادث کربلا در گنجینه الاسرار عمان سامانی ». پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. شماره ۲ (۳۲). تابستان ۱۳۹۷. صص: ۹۹-۱۲۸.
- شیروانی، محمد. (۱۴۰۱). « بررسی رویکرد عرفانی به جریان عاشورا با تأکید بر منظومه زیده الاسرار ». نسیم خرد. سال ۸. شماره ۱ (۴). صص: ۱۷۳-۱۸۸.
- صدر المتالهین، محمد ابراهیم. (۱۴۰۳ق). الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه. تهران: نشر مجمع حکمت.
- عطارتینشاپوری، ابراهیم. (۱۳۸۸). دیوان اشعار کلیات. تهران: نشر ادبیات کلاسیک.
- قیصری، داود. (۱۴۰۱ق). مقدمه بر شرح فصوص الحکم. بیروت: دار الکتب الاسلامیه.
- کلینی، ابوجعفر. (۱۳۵۹). اصول کافی. تهران: نشر دارالتقلین.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۳۴۳). بحار الانوار. تهران: نشر دارالتقلین.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۸). عرفان حافظ. قم: نشر اسوه.
- مولوی، جلال الدین. (۱۳۸۹). مثنوی معنوی. تهران: انتشارات سوره.
- هادوی، نیلوفر. (۱۳۹۲). « زندگی نامه استاد حبیب الله فضائلی (ره) ». مجله رشد آموزش قرآن. شماره ۴۲.
- همایی، جلال الدین. (۱۳۶۷). اسرار عاشورا. تهران: نشر نور.